

سخنی با اندیشمندان آذربایجان (در باره ی پورپیرار)

نقدی که بر ناصرپور پیرار مدعی روایت جدید از تاریخ ایران درباره ی تحریف در مبانی تاریخ آذربایجان نوشتم، حساسیت هایی را در برخی از شخصیت های بزرگوار آذربایجان برانگیخت. (رجوع شود: مقاله ی ناصر پور پیرار و تحریف در تاریخ آذربایجان در همین مجموعه) برخی از این بزرگواران این توصیه را داشتند که علیرغم درستی و صائب بودن نقد من و اشکالاتی که در آن به صورت مستند و با قید شاهد برای آقای پورپیرار ارائه شده است، مصلحت در این است که فعلاً از پرداختن به لغزش های فاحش ایشان خودداری نموده و به خاطر مبارزه ای که مؤلف مذکور با شونویست های باستانگرای فارس آغاز کرده است جبهه ی ایشان را تضعیف نکنم! این توصیه ضمن اینکه حق نقد و انتقاد را از من می گیرد بلکه این فرصت را به راوی جدید می بخشد تا هر آنچه را که از غلط و ناراستی فراهم آورده درباره ی تاریخ آذربایجان و بالطبع تاریخ ایران مکتوب کند. جوابیه ی آبر و پاسخ گریز و در عین حال نامعقول و نامؤدبانه ی راوی جدید در پاسخ به نقد اینجانب که بیشتر به اظهارنامه ی یک سردار شکست خورده در جنگ می مانست تا جوابیه به یک نقد مستند و مستدل، مرا بر آن داشت تا ضمن طرح مطالبی که از جانب راوی جدید در باره شخصیت تاریخی قوم ترک ابراز شده و همچنین اباطیلی چون ردّ شخصیت تاریخی بابک خرمدین و عملی ی یهودبودن سلجوقیان و...، اندیشمندان آذربایجان را به تامل فرا بخوانم و درخواست بکنم که نظر و برداشت خود را به طور شفاف و صریح درباره عبارات نامبرده بیان کنند. و اگر نویسنده ی این عبارات، خود پاسخی در خور داشته باشد، حاضر به شنیدن آن هستم. من به اندیشمندان آذربایجان احترامی بس عمیق قایل هستم و به بزرگانی که قریب سه دهه ی مستمر به طور خستگی ناپذیر در راه احیای زبان، تاریخ و فرهنگ آذربایجان کوشیده اند، به دیده ی تحسین می نگرم، اما این احساس من نسبت به این بزرگواران باعث نخواهد شد که حقیقت را فدای مصلحت کنم. من به این عزیزان هشدار می دهم نظرگاه جدیدی که تحت "روایت جدید از تاریخ ایران" ابراز شده، علیرغم نوآوری هایی که دارد و علیرغم اینکه بدون شک رگه هایی از واقعیت را در خود نهفته دارد، با وجود این در مورد شخصیت تاریخی قوم تُرک با روایت قدیم یعنی روایت عصر پهلوی همسو است و در مواردی هم بدتر و گستاخ تر از روایت قدیم عمل کرده است. اینک عبارتهایی را از این کج اندیشی جدید ارائه کرده و پاسخ لازم را می طلبم:

۱- "تنها پس از اسلام و با فروپاشی نظام سلسله های بیگانه است که ملل ساکت شده و مغلوب ایران کهن... بر می خیزند، هستی ملی به جوشش در می آید... و حماسه ملی این بار برای پالایش رسوبات غیر ایرانی پس از هخامنشیان، رسوبات غیر ایرانی عرب، رسوبات غیر ایرانی ترک و مغول و بالاخره رسوبات غیر ایرانی استعمار و امپریالیسم، به اوج می رسد" (دوازده قرن سکوت، صص ۴۷-۴۶).

این مؤلف و این مدعی روایت جدید از تاریخ، ما ملت تُرک را رسوبات غیر ایرانی خوانده است، اندیشمندان ما در این باره چگونه می اندیشند؟ در روایت قدیم، نژادپرستی آریانیست چون "آرتورکننت گوبینو" در تعریف ملت ایران مجموع دو بخش

فارس و تُرک را ملت ایران نامیده است (سه سال در آسیا، ص ۲۸۰) آیا روایت جدید گستاخ تر و بی شعورتر و ناآگاه تر به واقعیت نیست؟ ایرانی از دیدگاه مدعی روایت جدید کیست؟ و غیر ایرانی چه کسی؟ آیا مفهوم ایرانی و غیر ایرانی (انیرانی) در دیدگاه وی تداعی مفهوم این دو اصطلاح در کتیبه ی تنسر موبد نیست؟ آیا اصطلاح ایرانی (منهای ترک) بار دیگر به ناحق مصادره نشده است؟

۲- "باری اینک سر در کار ابومسلم گذارم و اگر حضور تاریخی این رستم پس از اسلام ایرانیان محرز نشد، پس سنباد و مقنع و استادسیس و بابک و دیگران نیز... جایی در تاریخ نخواهند یافت" (پلی بر گذشته بخش دوم، ۲۳۷). در سطور بالا مدعی روایت جدید از تاریخ، سخن خود را با قید "اگر" مطرح کرده است و سرانجام با تحلیلی که فقط خود وی را قانع می کند به این نتیجه می رسد که ابومسلم وجود خارجی نداشته است و تلویحاً به ما می گوید که بابک و دیگران نیز شخصیت تاریخی نبوده اند! استنتاج وی را مرور کنیم: "باری اسناد و اطلاعات کنونی، گفتار از ابومسلم نه فقط به بطلان شخص او، بل به کشف بی اعتباری ناقلان و راویان وی نیز منجر می شود" (پلی بر گذشته بخش دوم، ۲۶۲). ملاحظه می کنید که مدعی قرائت جدید از تاریخ نه تنها شخصیت تاریخی بابک خرم‌دین را نفی می کند بلکه تمامی متون تاریخی دوره ی اسلامی را به مسلخ می کشد و قهرمان این سلاخیگری را برخی از اندیشمندان خودی نیز با کمال تاسف "مورخ" می نامند! مورخی! که با معلومات اندک خود درباره ی تاریخ باستان ایران، ادعاهای بزرگ و خارج از وزن معلومات خود مطرح می کند. مورخی (!) که نمی داند اورارتو همان آرات؛ و اشکناز تورات همان ایشکوزای آشوری است، حکم صادر می کند که گوتی های آذربایجان در هزاره ی سوم قبل از میلاد همان "گت" های آدیاتیک در قرون میلادی است! و خزرها ی تُرک زبان باقی مانده های هخامنشیان پارسی زبان فراری به قفقاز هستند! مورخی (!) که تالیفاتش در تحلیل از متون تاریخی ایران آمیخته به دهها اغتشاش ذهنی و گفتاری است: جایی می گوید که قوم هخامنشی را یکی از چهار قدرت آشور، بابل، ماد، عیلام از استپ های میانی روسیه بعنوان مزدور اجیر کرده است (دوازده قرن سکوت، ۸۳) و در جایی دیگر می گوید که "یهود این قوم نیرومند شمالی سنگ دل را یکسره از استپ های میانی روسیه به پاک سازی شرق میانه و آزاد کردن اسیران و ثروت خود مامور کرده است!" (دوازده قرن سکوت، ۲۱۴). این تناقض گویی ها بیانگر چیست؟ جز آشفتگی ذهنی راوی تازه از راه رسیده و منقلب؟ آیا چهار قدرت آشور/ بابل/ ماد/ و ایلام درینش یک محقق خرد مند می تواند مترادف قوم یهود باشد؟ جایی می گوید: عرب ها بنیانگذار تمدن بین النهرین هستند (پلی بر گذشته، بخش دوم، ۱۸۵) و نابخردانه سومری های غیر عرب را از بنیان تمدن بین النهرین حذف می کند و در جایی دیگر خود بین النهرین را هم از امتیاز عرب بودن ساقط می کند: مجموعه ای که اینک با عنوان کشورهای عرب زبان می شناسیم تقریباً جز مردم حجاز، هیچ یک پیش از ظهور اسلام عرب نبوده اند (!!!) (پلی بر گذشته، بخش دوم، ۴۰). جایی می گوید که "اورمزد=urmazd در اصل آشوری است و وقتی سخن از معنی (مزد=mazd) می شود با تغییر آن به مُرد=mozd آن را به فارسی امروزی معنی می کند: مُزد یعنی آجر و پاداش (دوازده قرن سکوت، ۱۲۶-۱۲۵)! گویی که آشوریان سامی زبان به فارسی التقاطی

صحبت می کرده اند! و آنگاه این ادعای مُضحک، که این لقب ترکیبی را لغت سازان یهود ساخته اند با اُلگو گرفتن از باورهای آشوری! (دوازده قرن سکوت، ۲۴۳-۲۴۲). مورخی (!) که اینک زبان شناس شده و با اُلگو گرفتن از دستور زبان فارسی امروزی به سراغ کلمات ۲۵ قرن پیش رفته و معنی واقعی (!) داریوش را "دریاوش" (=دریاسان) می داند! (دوازده قرن سکوت، ۲۴۳). مورخی (!) که می گوید: "کوروش ادعایی بر هیچ گوشه ای از ایران ندارد" (دوازده قرن سکوت، ۲۱۳) در حالی که می پذیرد منبع مورد استناد وی "تورات" ده ها بار این پادشاه را، پارسی و پادشاه پارس می خواند! (عزرا ۲۳-۲۲:۳۶؛ عزرا ۵-۱:۴؛ دانیال ۲۸-۲۵:۶). و آنگاه این پریشان گویی مُضحک: "از آنجا که کوروش از آشنان نام برده (دوازده قرن سکوت، ۱۸۷) اینک ما اقلیم آشنان را که حصّه ای از ایران کهن است به نادرست پارس می شناسیم" (دوازده قرن سکوت، ۲۵۶). خوانندگان ما دقت کنند قبلاً صحبت از این شده بود که کوروش ادعایی بر هیچ گوشه ای از ایران نداشته است ولی ذهن پریشان مؤلف ما بالاخره اقرار می کند که کوروش از آشنان نام برده و آشنان حصّه ای از ایران کهن است!!! من تفسیری بر این تناقضات موحش نمی کنم بدان سبب که هیمنه ی کذایی این مدّعی، بیشتر از این نشکند ولی اگر ضرورت ایجاب کند به موقع این کار را خواهم کرد.

۳- مدّعی قرائت جدید از تاریخ، سلسله های شناخته شده ی ترک سلجوقی، غزنوی، گورکانیان و قاجار را اقوامی ناشناخته و مهاجم می خواند (دوازده قرن سکوت، ۲۵۶). یعنی مدت زمان قریب به هزار سال (از غزنویان تا قاجار) بیگانگان بر ایران حکومت داشته اند و ۱۲۰۰ سال پیش از اسلام نیز سه سلسله ی غیر ایرانی هخامنشی، اشکانی و ساسانی بر این مرز و بوم حکمروایی کرده اند (دوازده قرن سکوت، ۲۵۶-۴۴)، پس مجموع سال های حکومت بیگانگان بر ایران به حساب ایشان دو هزار و دویست سال می شود. بدیهی است که حکومت هشتاد ساله ی سلوکیان (یونانیان) و سیصد ساله ی اعراب بر ایران را نیز نمی توان حکومت ایرانیان بر ایران تلقی کرد، بنابراین قریب به بیست و شش قرن به حساب مدّعی ما، بیگانگان بر ایران حکومت کرده اند! یعنی از آغاز تاریخ روشن ایران از دوره ی هخامنشی تا عصر قاجار، ایران در دست بیگانگان بوده است!! (ولابد به حساب وی فقط پس از روی کار آمدن سلسله ی پهلوی، ایرانیان بر ایران حکومت کرده اند!!!). حال پرسش این است در این تاریخ نگاری مُضحک، مردم ایران، تمدن ایران و ایرانی در کجای این ۲۶ قرن نقشی دارد و بازیگر است که آقای پورپیرارسنگ دفاع از آن ها را به سینه می زند؟! آیا می توان در گستره ی این افراط گری تاریخی، جایی و مکانی و مهم تر از این مقامی بعنوان ملّتی زنده برای ایرانیان پیدا کرد؟ وقتی تاریخ نگاری نوین، به سبک مدّعی ما تئوریزه شود سرانجام چنین فاجعه ای را هم به ارمغان خواهد آورد که ما بپذیریم فقط و فقط در ایران عصر پهلوی ایرانیان بر ایران حکومت کرده اند! روایت قدیم با اینکه هیچ گونه حُسن ظنّی نسبت به تُرک نداشت با وجود این، این گستاخی را هم نداشت که نسبت به پادشاهان تُرک این سرزمین بتازد. من در اینجا نوشته ای را از مرحوم ملک الشعرا ی بهار می آورم که تفاوت عمیق دو بینش درباره سلسله های تُرک ایرانی را نموده باشم. با در نظر گرفتن عباراتی که روایت جدید در مورد سلجوقیان، غزنویان، گورکانیان و قاجار بکار برده است، به سراغ عبارات روایت قدیم که رسماً و علناً مخالف با تُرک داشت برویم: "مردم از اینکه شاه (احمد شاه قاجار) در گردآوری زر

و فروش گندم و سایر محصولات املاک خود با دیگر زرطلبان و ملکداران فرقی نداشت، از او برآشفته بود و گاه و بیگاه به او طعن می زدند و دل آن مظلوم را به باد انتقاد می تراشیدند و میل داشتند پادشاه ایران مظهر پادشاهان تاریخی یا سلاطین "ایده آلی" و آرزویی ایران باشد، مظهر محمود غزنوی، سنجر سلجوقی، جلال الدین خوارزمشاه، اسمعیل و عباس صفوی، نادر افشار یا ناصرالدین قاجار باشد" (تاریخ مختصر احزاب سیاسی جلد دوم، ۴۰). در اینجا سخن از پذیرش احوال پادشاهان مذکور یا صحه گذاری بر امر پادشاهی و سلطنت نیست بلکه سخن از دیدگاهی است مربوط به روایت قدیم و ذهنیت آن نسبت به ترک و مقایسه ی آن با دیدگاه جدید و چهره ی به ظاهر موافق ترک، اما در باطن با ذهنیتی منفی نسبت به ترک. تفسیر و تاویل تفاوت لحن و ماهیت دو عبارت را به اندیشمندان خودی وا می گذارم.

۴- در سناریوی جدیدی که مدعی روایت جدید از تاریخ تنظیم کرده، قوم یهود و به عبارتی دیگر برگزیدگان و خردمندان این قوم از بدو خلقت تا به امروز بازیگران اصلی تاریخ جهان هستند(!!؟) آن ها هستند که سلسله ی ترک سلجوقی را علم خواهند کرد و به میدان خواهند آورد چون که اجداد طغرل بیگ و چاغری بیگ نام های یهودی اسرائیل و میکائیل داشته اند! اگر چه مدعی ما هنوز به سلجوقیان نپرداخته است ولی این بشارت نامیمون را تلویحاً به ما داده است: "خزران یهودی شده سرانجام مغلوب اسلاوها شدند و به اروپا و چنان که در کتاب دیگر بیاوریم به شرق گریختند" (پلی بر گذشته، بخش دوم، ۱۸۴). شاید این پیشداوری، مدعی ما را از یهودی خواندن سلجوقیان باز دارد و شاید هم نه! ولی پاسخ ما به هر گونه توهان آینده آماده است.

۵- این یادداشت ضمن ردّ اندیشه های تاریخی شوونیست های باستانگرا، قبول هر گونه کزی از جانب طیف مقابل را نیز مردود می شمارد و مدعی روایت جدید را هم به تاملی دوباره در بنیان تاریخ ایران فرا می خواند.

این یادداشت از این مدعی می پرسد: شما که ادعا می کنید هجوم مهاجرین شمالی مانند هون ها، بلغارها، ترک ها، تاتارها و مغول ها به توقف رشد طبیعی و موزون تمدن های جنوب انجامیده (دوازده قرن سکوت، ۱۱۷) پس، از کدام تمدن زنده ی ایرانی سخن می گوئید و دفاع می کنید؟ مگر همین مهاجرین به قول شما شمالی - قطع نظر از مباحثه ی حضور همین عناصر در ترکیب سیاسی و اجتماعی ایران پیش از اسلام - حداقل هزار سال بر ایران دوره ی اسلامی حکومت نکرده اند؟! پس چگونه ممکن شده است که در هزار سال حاکمیت مهاجرین شمالی بر ایران، تمدن ایرانی - اسلامی در اوج شکوفایی بوده است؟! در پاسخ باید گفت که تز شما اساساً غلط است.

۶- من انتظار داشتم اندیشمندان محترمی که به نوعی از نقد من بر مدعی روایت جدید از تاریخ ابراز گلایه شفاهی کرده بودند پا در میدان مباحثه می گذاشتند و کتباً آنچه را که در نقد من غلط و نادرست می پنداشتند نشان می دادند. اما همان طوری که خود مدعی این توان و بضاعت علمی را نداشت که به یک یک اشکالات مطرح شده پاسخ حداقل و لازم را بدهد، گمان نمی کنم که دیگران نیز خطر این ریسک را به سادگی می پذیرفتند. من این انتظار را داشتم که اندیشمندان ما در قبال تحریف تاریخ آذربایجان حساسیت لازم را نشان می دادند، اما افسوس که چنین نشد و حتی یکی از ایشان این شخص را که بر مسلمات

تاریخی ما ذهن کجی کرده و در برابر آن شکلک در می آورد "مورخ" نامید و حتی این گناه وی را که نام یکی از دولت های باستانی آذربایجان را غلط نوشته و یا آن را تصحیف کرده بود ناچیز دانست! انگار که این اشتباه موحش از یک شاگرد دبستانی سرزده است و نه از یک مورخ! که ادعاهای فوق سنگین دارد! (در این رابطه من نمیدانم که در عالم سینما هم می شود منتقد سینما را کارگردان نامید؟). من ضمن یقین به صحت و علمی بودن تقدم و اشکالاتی یا به قول عزیز (اما و اگر)هایی که در آن نقد مطرح کرده ام، پوشالی و ساختگی بودن تئوری مدعی جدید را حداقل در مبانی تاریخ آذربایجان نشان داده ام و مطمئن هستم که هیچ کس قادر به نفی اشکالات و اما و اگرهای وارد بر مدعی جدید نخواهد بود. لذا از اندیشمندان محترم آذربایجان و به ویژه دانشجویان بصیر آذربایجانی می خواهم که در برخورد با نوشته ها و اندیشه های این مدعی جدید، رعایت احتیاط را بنمایند.